



مدار و حیات تشیب‌های راشد

غلامرضا جلالی

میرزا حسین نایینی و آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی فیض برد، به ایران برگشت. سری به تهران و قم زد و شوق سفر او را متوجه شیراز نمود. وقتی وارد این سرزمین شعر و ادب شد، ورود او مصادف با دهه اول محرم بود، گفتار جذاب او باعث شد تا عده‌ای از او بخواهند به منبر بروند. چنین بود که راشد برای اولین بار به منبر رفت و با سبک خاصی بدور از اغراق و تحریف به موعظه پرداخت. بیان گرم و گفتار دلنشین و حکیمانه او مردم را مجذوب نمود و از همان تاریخ، منبر راشد زبانزد خاص و عام مردم فارس گردید. تا جایی که شهرت خطابه‌های وی به تهران و اصفهان رسید و هر وقت تصمیم می‌گرفت مراجعت کند، انبوه مردم مانع حرکت وی می‌شد. راشد یک سال و نیم در شیراز ماند تا این که به عزم تهران حرکت کرد، ولی مردم اصفهان به منظور بهره‌گیری از سخنرانیهای وی مانع رفتن ایشان به تهران شدند. در اصفهان نیز مواظب او در دل مردم نشست و همه را متوجه وی ساخت. پسر و جوان، کاسب و اداری وقتی به هم می‌رسیدند از لحن گفتار راشد صحبت می‌کردند.

آقابزرگ حکیم، میرزا احمد کفایی، حاج آقا حسین قمی و میرزا مهدی اصفهانی دانش آموخت. (۳) در آن موقع برای طلبه‌ای که تازه در صف محصلین علوم دینی درآمده بود زود می‌نمود که در سیاست دخالت کند، به همین جهت ده سال در مشهد سطوح عالی فقه و اصول و فلسفه را پیش اساتید آن زمان تکمیل کرد و برای نیل به مراتب عالی اجتهاد عازم نجف شد. روزها سناکت روی گاریهای مسافری برای آن زمان می‌نشست و بر اثر تکان‌های شدید گاری اغلب عمامه‌اش بیاز می‌شد و عبا از دوشش می‌افتاد، ولی او بدون این که اندکی احساس خستگی کند، هر وقت پیاده می‌شد کتابش را باز می‌کرد و در کنار آب روان یا سایه درختی به مطالعه می‌پرداخت.

سفرها و سوانح تبلیغی

تا این که رنج راه به سر آمد و راشد به نجف وارد شد، ولی آب و هوای این شهر با طبع او ناساخت و مدتی بیمار شد، پس از چند ماه که از محضر آیت‌الله آقا

مروری به زندگی علمی و سیاسی
شیخ حسینعلی راشد
(۱۲۸۴-۱۳۵۸ ه.ش)

حسینعلی راشد در سال ۱۲۸۴ ه.ش (۱) در شهر تربت حیدریه و در یک خانواده روحانی به دنیا پا نهاد. پدرش حاج شیخ عباس تربتی، از عالمان عامل و عاملان خالصی بود که اشتهای معنوی کم ماندی داشت و ما در یکی از شماره‌های «نگاه حوزه» به شرح وی پرداختیم.

آموزش علوم دین

راشد تحصیلات مقدماتی خود را نزد پدر به پایان برد، در سال ۱۲۹۸ همراه پدر برای زیارت قبر امام حسین (ع) به کربلا رفت (۲) و در سال ۱۳۰۰ ه.ش در سن ۱۶ سالگی، مقارن کودتای ۱۲۹۹ برای ادامه تحصیل، همراه پدر به مشهد آمد و مدرسه‌ای را برای تحصیل علوم دینی برگزید و نزد ادیب نیشابوری، میرزا محمدباقر مدرس رضوی، حاج شیخ محمد نهاوندی، حاج شیخ حسن برسی و

در زندان رضاخانی

راشد یک سال واعظ محبوب اصفهان بود. تا این که پس از منبر روز ۱۹ رمضان رئیس یکی از کلاتری‌ها به او نزدیک شد و آهسته به او گفت: ریاست شهربانی با شما کار دارند. راشد به کلاتری رفت و روزه رادر زندان شهربانی افطار کرد. وقتی از رئیس شهربانی علت توقیف خود را پرسید، او گفت: «شب گذشته یک ساعت پس از نصف شب با تلگراف رمز از کاخ اختصاصی اعلیحضرت همایونی به من دستور دادند که تا اطلاع ثانوی از شما در شهربانی پذیرایی کنیم».

راشد با راهنمایی یک نفر پاسبان به زندان انفرادی رفت و ۷۵ روز تک و تنها در گوشه زندان بی‌خبر از دنیای خارج زندگی کرد. او با صدای تلاوت قرآن فضای زندان را سپیده‌دم‌ها تسخیر می‌کرد و همانجا علاقه‌مندان زیادی یافت. بیشتر زندانیان با او در ارتباط بودند. او در زندان به عبادت مشغول بود و طرفدارانش در اصفهان و شیراز و تهران با نوشتن نامه به دربار و رضاشاه موجب شدند تا شاه، مختاری را احضار کرد و گفت به راشد بنویس دست از آنتریک بردارد.

وقتی نامه به اصفهان رسید راشد در جریان نامه قرار گرفت. او در زندان در انتظار تقدیر بود تا این که نصف شبی پزشکی همراه چند تن دیگر به سلول وارد شدند و راشد یقین پیدا کرد که آنها قصد کشتن او را دارند، بی‌هوش شد و صبح که به هوش آمد حالتش بهبود یافته بود، ولی مرض حمله برای همیشه در جسم راشد ماندگار شد.

کوششهای مردم سبب شد که راشد از زندان آزاد شود، او موظف شد به منبر نرود و در اصفهان به صورت تبعید بماند. راشد کتابهای خود را جمع کرد و از زندان انفرادی بیرون آمد. او بدون داشتن

پولی در خیابان چهارباغ اصفهان متأثر و متفکر به راه افتاد. نزدیک مسجد جامع اصفهان به طور اتفاقی با فرزند بهمن‌یار، استاد دانشگاه که به عنوان معلم در اصفهان حضور یافته بود آشنا شد و با مساعدتهای وی یک سال و نیم دیگر در اصفهان ماند و به کار تدریس پرداخت، تا این که در فروردین ۱۳۱۶ راشد اجازه یافت از تبعیدگاه خود بیرون شود.

حضور در تهران و فعالیت‌های فرهنگی

راشد مدتی در شهر تهران در شرکت مطبوعات به سمت مصحح با حقوق مختصری استخدام شد. روزها به چاپخانه می‌رفت و علیرغم جایگاه علمی به کاری مشغول می‌شد که از عهده هر فرد کم‌سوادی برمی‌آمد. وی در این مدت، کتاب «دو فیلسوف شرق و غرب» را منتشر ساخت. با انتشار این کتاب به‌نویسندگی دل سپرد و مقالات زیادی در روزنامه ایران انتشار داد. کم‌کم روزنامه اطلاعات هم از او دعوت نمود تا با هیأت تحریریه این روزنامه همکاری کند.

به تدریج اهل فضل و دانش به جایگاه علمی راشد می‌پرداختند. به اصرار بازارهای تهران، با توجه به دورماختن رضاخانی و ممنوعیت منبر، منبر محرماتیه‌ای را سازماندهی کرد. وی در اولین خطابه محرماتیه خود از وظایف پادشاهان سخن راند و مقرر شد ایشان هفته‌ای دو روز در منزل دو نفر از تجار مبارز تهران به طور محرمانه به منبر برود. به تدریج تعداد منبرها افزایش یافت. راشد روزها به تدریس فلسفه و فقه می‌پرداخت، ساعاتی هم در هیأت تحریریه روزنامه اطلاعات شرکت می‌کرد. گاهی فشار موجب می‌شد حالت صرع بر او عارض شود و از خود بی‌خود گردد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ زبان توقیف شده راشد برای ارشاد مردم ستم‌دیده آزاد شد و افکار عمومی متوجه گفتارهای سودمند راشد گردید. کمیسیون تبلیغات از او دعوت کرد که در رادیوی تهران سخنرانی کند. از همان تاریخ سخنرانیهای مشهور راشد پراکنده شد. هر حرفی که از دهان او خارج می‌گردید بر لوح دل مردم محروم و حق‌گرا، نقش می‌بست. کوچک و بزرگ، مسلمان و مسیحی، آزادیخواه و مرتجع به گفتار راشد علاقه‌مند شدند.

نماینده مجلس شورای ملی و حمایت از نهضت

جایگاه مردمی راشد سبب شد که در جریان نهضت ملی نفت و انتخابات هفدهمین دوره قانونگذاری، به عنوان نماینده مردم تهران به مجلس شورای ملی راه یابد. او پس از دریافت اعتبارنامه نمایندگی به مجلس رفت، ولی بیشتر از چند جلسه در جلسات علنی شرکت نکرد. سخنرانی قبل از دستور وی موجب تشنجی عظیم در مجلس شد و رئیس مجلس کرسی ریاست را ترک گفت. (۴) راشد تصمیم گرفت استعفا دهد و با بحالت مصدق حاضر شد استعفا ندهد، اما از حضور در مجلس نیز خودداری کرد. او علت انصراف از ادامه خدمت پارلمانی را نداشتن سلیقه سیاسی مطابق محیط موجود مجلس دانست. او با حالت مرضی نمی‌توانست هتاکتی برخی از رجاله‌ها را تحمل کند. ولی موضع مثبت نسبت به نهضت ملی داشت. او در ۲۹ تیر ۱۳۳۱، درست یک روز پیش از واقعه ۳۰ تیر بیانیه‌ای به حمایت از نهضت صادر کرد. در این بیانیه آمده است: «این جانب با نهضتی که در مردم ایران برای تکمیل آزادی و استقلال پدید آمده همیشه موافق بوده و هستم و خودم نیز دائماً در ضمن

بیاناتم مردم را به آزادی و کوشش برای به دست آوردن حکومت عادلانه ملی و رسیدن به معنی مشروطیت تشویق می کرده‌ام و چنانچه در جلسه ۱۸ خرداد در مجلس اظهار کرده‌ام، نهضتی که در مردم ایران پدید آمد، البته به معنی وسیعتر از این که منحصر به یک مسأله باشد واقعیت دارد و تا مغز استخوان هر فرد رسید، و مبارزه با آن میسر نیست. امیدوارم همه مردم متفقاً با درایت و متانت در پی آرمان ملی عمومی باشند تا به‌خواست خداوند متعال نایل شویم» (۵)

تدریس و سخنرانی

راشد از آن پس به تدریس در دانشکده معارف اسلامی دانشگاه تهران و مدرسه سپهسالار (شهیدمطهری) روی آورد و به سخنرانی‌های خود در رادیوی ایران که از سال ۱۳۲۰ آغاز شده بود تا اردیبهشت ۱۳۳۸ ادامه داد. این سخنرانی‌ها طولانی‌ترین برنامه مذهبی رادیو ایران از ابتدای تأسیس تا به حال بوده است و بخشهایی از آن در ۱۶ جلد به چاپ رسیده است.

راشد، آرام، شمرده و ساده صحبت می‌کرد. سخنش محتوای حدیثی و تاریخی داشت، از اشعار عرفانی، به ویژه شعر مولانا رومی، فراوان استفاده می‌کرد و از آنها در طریق اندرز مردم سود می‌جست. در سخن، به شدت محافظه‌کار بود و سعی می‌کرد کمترین تعریض یا تعریفی نسبت به هیچ مقام زنده‌ای از گفته او استشمام نشود و کسانی که دارای تجربه سخنرانی‌های دینی هستند، دشواری این کار را به خوبی می‌دانند؛ بویژه آن که بالبداهه و بدون نوشته قبلی باشد. راشد طی دوران طولانی انجام وظیفه دینی و فرهنگی خود، به خوبی از عهده این مهم برآمد، اما در آخرین سالهای تدریس در مدرسه شهیدمطهری در اثر یک ملاقات با

محمدرضاشاه - که بعضی آن را اتفاقی می‌دانستند - آماج حملات تبلیغی قرار گرفت و محافظه‌کاری چندین ده‌ساله به هدر رفت.

محمد اردهالی، ناشر سخنرانی‌های راشد، از راشد نقل می‌کند:

شاه برای افتتاح کتابخانه مجلس رفته بود. ظهیرالاسلام، نایب‌التولیه مدرسه سپهسالار، خواهش می‌کنند مدرسه هم مورد بازدید قرار گیرد. راشد در مدرسه طبق برنامه روزانه به تدریس اشتغال داشته است، وقتی شاه می‌پذیرد به مدرسه برود، بر حسب پیشنهاد عجولانه ظهیرالاسلام، راشد قول می‌دهد چند کلمه‌ای با شاه صحبت کند. آنچه او به شاه می‌گوید دارای دو بخش بوده است، یکی تبیین مسؤولیتهای شاه و سلطنت نسبت به مردم و روحانیت، و دیگری وظایف مردم و روحانیت نسبت به شاه و حکومت. رادیو ایران فقط بخش دوم را پخش می‌کند و روزنامه‌ها نیز از نشر قسمت اول منع می‌شوند.



آثار قلمی و احوال شخصی

از آثار مهم راشد، علاوه بر مجموعه سخنرانی‌های دینی، می‌توان «دو فیلسوف شرق و غرب»، تفسیر قرآن (سوره حمد

و بقره، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۱) و فضیلت‌های فراموش شده (شرح حال آخوند ملاعباس تربتی، انتشارات اطلاعات تهران ۱۳۷۵) را نام برد. راشد در پایان عمر چشمهای خود را از دست داد و در اوج پیروزی انقلاب اسلامی، در سحرگاه هفتم آبان سال ۱۳۵۸، در ۷۵ سالگی بر اثر سکته مغزی در انزوا بدرود حیات گفت. راشد بعد از انقلاب اسلامی آرزو می‌کرد که کاش توانایی جسمانی او ایجاب می‌کرد تا بتواند اخلاق را به اقتضای انقلاب اسلامی تفسیر کند. (۶)

راشد، چنانکه گفته شد، در مدرسه شهید مطهری فعلی درس می‌گفت. مدرس نیز زمانی تولیت و تدریس و اداره امور این مدرسه را به حکم احمدشاه قاجار به عهده داشته است.

علی مدرسسی، نوه دختری مدرس می‌گوید: روزی در مدرسه سلطانی اصفهان راشد را ملاقات کردم. ایشان ضمن یادآوری خدمات علمی و سیاسی مدرس گفت: اگر شهرت جهانی و محبوبیت ملی و حبس و شهادت مدرس را خودم ندیده بودم، داستان زندانی شدن جدش موسی بن جعفر را باور نمی‌کردم، چه صرفنظر از مقام امامت، شهرت و هواخواهان مدرس، زیاده‌تر از اهمیت ظاهری آن حضرت بود و دیدیم که چگونه رفتند و بردند و زندانی نمودند و کشتند و ما همه تماشا کردیم. (۷)

راشد از مال و منال دنیا یک خانه دویست متری داشت که خودش آن را ساخته بود و در تهیه خشت و گل با عمه و بنا همکاری کرده بود.

راشد دو بار ازدواج کرد و از همسر اول خود یک دختر داشت. او طرفدار عدالت اجتماعی بود و معتقد بود مجری عدالت باید تعدیل ثروت را از خودش شروع کند. وقتی خبرنگاری از او پرسیده

جودیه باغ

مهریانی

بود چه آرزویی دارید؟ راشد به یک نقطه دوردست نگاه کرده و نفس عمیقی کشیده بود و با لبخند خاصی گفته بود: «از آرزوهایی که دارم این است: جامعه‌ای که من در آن زندگی می‌کنم امن و منظم باشد، مردم همه سالم و بانشاط باشند، سرافراز و نیرومند زندگی کنند، بیچاره و بیکاره نشوند، و الا مرا غرق در جواهر کنید و باقی مردم بیچاره باشند چه فایده‌ای دارد؟!» (۸)

شعر راشد

راشد از ارباب سخن و سخن‌سرایان برجسته بود. در شماره تیرماه ۱۳۴۹ مجله ادبی یغما قصیده زیر از ایشان نقل شده است، این قصیده که روز جمعه ۲۶ آبان ۱۳۴۶ سروده شده است، قدرت تخیل و تصویرپردازی راشد و نیز چگونگی بهره‌گیری اخلاقی ایشان از رویدادهای طبیعی را به نمایش می‌گذارد.

بر شد ابری تیره بر کوه و خروشیدن گرفت
وز درون تیره‌اش برقی درخشیدن گرفت
گوئیا دیوی ز زخم تازیانه‌ی آتشین
در غریب آمد کزان کهسار لرزیدن گرفت
یا که زاد اهریمنی طفلی ز آتش وز مخاض
نعره زد آنسان که هر دل زان هراسیدن گرفت
سرنگون شد ناگهان دریایی از بالا به زیر
وز بر گه سنگها ز امواج غلظیدن گرفت
سیل چو ناز اژدهایی خشمناک کف بردهان
بر زمین جاری شد و هر سوی بیچیدن گرفت
در ره خود هر چه از جاندار و بیجان یافت برد
دوزخ آسا هر که روی کرد بلعیدن گرفت
باد بیجان گشت و باران و تگرگ بی حساب
بر در و دیوارها بی‌باک کوبیدن گرفت
باد و باران، رعد و برق آمیخت با هم در فضا
هر درخت و شاخ زان آهنگ رقصیدن گرفت
کویها پرآب گردید و گذرها بسته شد
چرخ بر بیچارگی خلق خندیدن گرفت
قطعه‌ی ابری و رگباری و سیلابی چنین
دست و پای جمله را بریست و کوچیدن گرفت

پی‌نوشت‌ها:

۱. فضیلت‌های فراموش شده ص ۱۳۳
۲. همان ص ۱۴۳
۳. ریحان یزدی، سیدعلیرضا: آینه دانشوران، قم، کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی، ۱۳۷۲ ص ۶۷
۴. روزنامه خراسان، ۱۹ خرداد ۱۳۳۱
۵. ترکمان، محمد: نقدی بر مصدق و نظیر قدرت به انضمام اسنادی درباره رابطه علما با دکتر مصدق، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ص ۵۳
۶. آینه دانشوران، ص ۶۸
۷. مدرسی، علی: مدرس شهید نابغه ملی، ص ۳۶۷
۸. خواندنیها، شماره ۷۳ سال ۱۳، مقاله علی اکبر صفی‌پور